

A Comparative Study of Existence in the Novel of Blindness and Patience

Mahmoud Bashiri* / Niloufar Ansari**

بررسی تطبیقی اگزیستانس در رمان کوری و

سنگ صبور

محمود بشیری* / نیلوفر انصاری**

دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۵/۰۱

پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۷

چکیده

Abstract

"Cory" is an allegorical novel by Jose Saramago. In this novel, the blind devil who rules the inner animal is spoken about. In this novel, Saramago, using many dreamlike allegories and with bitter and biting humor, highlights the monotonous and incoherent life. Chubak in the novel "Patient Stone" also depicts a horrible nightmare of an advanced and industrial society with all the recreated possibilities. A society in which human dignity has been forgotten and returned to the era of barbarism. The contents of the two novels reflect the influence of Saramago and Chubak's worldview on the views of existential philosophers. The philosophy of existence has based its analysis of human destiny on three important inferences and has considered three signs of existence for it. The purpose of this article is to clarify the three principles of existence (benevolence, morality and faith) in these two novels. The results of the research indicate that the novel Patience and Blindness is full of existential components such as; Death is suffering, fear and sin. The characters of these two novels, as a result of the sufferings and sins they experienced in life, were purified in the test, and by passing from the stage of existential existence, they achieved moral existence and then the existence of faith.

Keywords: Existence, Existence Enlightenment, Blindness, Patience Stone.

کوری رمان تمثیلی، اثر ژوزه ساراماگو است. در این رمان از اهریمن کوری که حیوانیت درون را حاکم ساخته، سخن رفته است. ساراماگو در این رمان با استفاده از تمثیل‌های فراوان رؤیایگونه و با طنزی تلخ و گزنده، زندگی یکنواخت و بی‌افق را برجسته کرده است. چوبک در رمان سنگ صبور نیز کابوسی هولناک از جامعه پیشرفته و صنعتی با تمام امکانات بازآفرینی شده را به تصویر می‌کشد. جامعه‌ای که کرامت انسانی در آن فراموش شده و به دوران بربریت بازگشته است. مطالب دو رمان حاکی از تأثیر جهان‌بینی ساراماگو و چوبک از آرای فیلسوفان اگزیستانس است. فلسفه اگزیستانس تحلیل خود از سرنوشت بشر را بر سه استنباط مهم استوار ساخته و سه نشانه هستی برای آن در نظر گرفته است. هدف این مقاله روشن‌نگری سه اصل اگزیستانس (استحسان، اخلاقی و ایمانی) در این دو رمان است. دستاوردهای پژوهش بیانگر آن است که رمان سنگ صبور و کوری سراسر پر از مؤلفه‌های اگزیستانس نظیر مرگ، رنج، ترس و گناه است. شخصیت‌های این دو رمان در نتیجه رنج و گناه‌هایی که در زندگی تجربه کردند در آزمون بلا تطهیر یافتند و با گذر از مرحله اگزیستانس استحسانی به اگزیستانس اخلاقی و سپس اگزیستانس ایمانی نائل شدند.

کلیدواژه‌ها: اگزیستانس، روشن‌نگری اگزیستانس، کوری، سنگ صبور.

* Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Allameh Tabatabaai University. (Corresponding Author).

** Postdoctoral Student of Persian Language and Literature, Tarbiat Modares University.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول). Zrpbashiri2001@yahoo.com

** دانشجوی پسا دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس. Na142335@gmail.com

مقدمه

بیمار در اوج ناامیدی، بنده شهوت و اسیر پریشانی و اضطراب شده است. در حقیقت می‌توان این داستان را صرف نظر از قیود مکانی و زمانی، دغدغه وجودی نوع انسان مسئله‌مند دوره معاصر قلمداد کرد که پس از تجربه دردناک مدرنیته در باتلاق بحران‌های خودساخته، فرو رفته و در پی احیای حیثیت و موجودیت از دست‌رفته خود است.

در این جستار، راقم سطور کوشیده است تا با ذکر شواهد مثال، مطابقت آگزیستانس دو رمان مذکور را به مسائلی همچون مرگ، رنج، ترس و گناه به تصویر بکشد.

از آنجا که آگزیستانس بخش مهمی از تاریخ ادبیات مدرن است و بدون شناخت زمینه‌ها و ابعاد آن درک صحیح این ادبیات میسر نخواهد شد. هدف و ضرورت این پژوهش، شناخت و معرفی بخش کوچکی از این سبک ادبی در قالب نمونه‌هایی از داستان سنگ صبور و کوری و همچنین روشن کردن سه اصل آگزیستانس (استحسانی، اخلاقی و ایمانی) در این دو رمان است. در این نوشته برآنیم تا با تحلیل این داستان گوشه‌ای از ادبیات آگزیستانس فارسی را متناسب با پرسش زیر واکاوی و معرفی کنیم. مهم‌ترین شاخصه‌های آگزیستانس «مرگ، رنج، ترس، گناه» چگونه در رمان سنگ صبور و کوری نمود یافته‌اند؟

روش پژوهش

روش پژوهش از نوع توصیفی و تحلیلی است و با توجه به توصیف و توضیح وجودگرایان به‌ویژه

موازنه ادبی در این جستار، بر مبنای بررسی و مقایسه مفهوم آگزیستانس به‌عنوان عنصر مسلط در رمان کوری و سنگ صبور است. این دو رمان طلایه‌داری را در بازآفرینی موضوعات فلسفی و قدرت پردازش ذهنی قلم نویسندگان آن دارند و سهم بسزایی در گسترش ادبیات آگزیستانسی به خود اختصاص داده‌اند.

کوری یک رمان خاص و اثر تمثیلی، بیرون از حصار زمان و مکان، یک رمان معترضانه اجتماعی، سیاسی و فلسفی است که آشفتگی اجتماع انسان‌های سردرگم را در دایره افکار خویش و مناسبات اجتماعی به تصویر می‌کشد؛ زیرا عنصری که ما در آن زندگی می‌کنیم، پر از تغییرات ناشی از تضاد و تفکیک‌های اجتماعی است. ساراماگو پرده از این کوری روانی و فکری بر می‌دارد. در بینش نویسنده، ارتباطات و تعامل بین مردم در سیطره ذهن و رفتار شخصیت‌های این رمان تحت تأثیر عدم تشخیص درست از انسانیت و زندگی کردن است. آدم‌ها در رمان کوری گویی با استحاله‌ای تدریجی گام‌به‌گام به خوی حیوانی خویش دل بسته‌اند و فراتر از آن به وحدت و همدلی می‌رسند. در این بی‌هویتی، هیچ یک از شخصیت‌های داستان، حتی نامی ندارند و در جهانی تاریک و ظلمانی، زندگی را با روزمرگی می‌گذرانند.

سنگ صبور داستان غمبار و تراژدی خوفناک انسان در عصر ماشین است که از مقام اشرف مخلوقات نزول کرده و در اسفل درجات انسانی و حتی حیوانی گرفتار آمده است. این حیوان

درآمدی بر اگزستانس و مبانی آن

آنچه را که با «من» به آن اشاره می‌شود، اگزستانس^۱ است. اگزستانس همان «من» است تا وقتی که به صورت موجودی عینی همچون یک شیء تلقی نشده باشد. اگزستانس را با تجربه‌های عادی نمی‌توان تجربه کرد، باید با آزادی و انتخاب آن را محقق ساخت.

«اگزستانس متفاوت از هر آن چیزی است که از خارج به من مربوط می‌شود و زایل شدنی است و به شرایطی وابسته است که من آن را ننهاده‌ام». (استراترن^۲، ۱۳۷۹: ۱۹۹)

انسان در اولین مراحل آگاهی به خویشتن، خود را به‌عنوان موجودی (دازین) (وجود جسمانی) در بین دیگر موجودات می‌یابد؛ در شرایطی که خود او فراهم ساخته، شرایط فرهنگی، طبیعی و تاریخی؛ اما چون باید عمل و انتخاب کند، از این شرایط فراتر می‌رود. بالاخره اوست که باید تصمیم بگیرد که واقعاً چیست. ابتدا از محیط و شرایط احساس امنیت می‌کند و پریشانی ندارد، ولی به نحوی احساس «شکست» و عدم امنیت در شرایط و اوضاع پیرامونش او را به اگزستانس خاص خود ملتفت می‌کند. موقعیت‌هایی در زندگی انسان به وجود می‌آید که او را متوجه مرزها و محدودیت‌ها و مقدرات خویش می‌سازد. این تجربه را تجربه نهایت (Limit) و موقعیت‌ها را موقعیت‌های مرزی می‌گویند. (یاسپرس^۳، ۱۳۹۰: ۹۰) انسان در

«یاسپرس و کی‌یرکگور» درباره نمود اندیشه‌های اگزستانس در شخصیت و رفتار انسان، رمان کوری و سنگ صبور بررسی می‌شود.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌هایی در خصوص پیوند اگزستانس و اگزستانسیالیسم با برخی آثار ادبی نگاشته شده است که از آن میان می‌توان به «بازتاب اگزستانس در آثار صادق چوبک» (بشیری و انصاری، ۱۳۹۹)؛ «بازتاب اگزستانس در داستان آتما سگ من» (بشیری و انصاری، ۱۳۹۹)؛ «اگزستانسیالیسم هدایت و بن‌بست نوستالژی در سگ ولگرد» (موسوی، ۱۳۸۸)؛ «چوبک و اندیشه وجودی، تحلیل داستان انتری که لوطیش مرده بود» (خجسته و فسایی، ۱۳۹۴)؛ «نگاهی اگزستانسیالیستی به بخش‌هایی از شاهنامه» (قوام، ۱۳۸۷)؛ «معرفت و موقعیت‌های مرزی در مثنوی مولوی» (طلیعه بخش و نکویی، ۱۳۹۷)؛ «موقعیت‌های مرزی در فلسفه‌های اگزستانس و نهج‌البلاغه» (خردمند، ۱۳۹۲)؛ «بررسی مؤلفه‌های اگزستانس در عزاداران بیل» (بشیری و انصاری، ۱۳۹۹)؛ «تحلیل داستان گدای ساعدی براساس اصول و ویژگی‌های مکتب اگزستانسیالیسم» (فشارکی و هاشمی‌زاده، ۱۳۹۳) اشاره کرد.

تاکنون پژوهشی در زمینه بررسی تطبیقی اگزستانس در رمان سنگ صبور و کوری به کار نرفته است و خلأ تحقیقاتی در این مورد، ضرورت انجام پژوهش را به اثبات می‌رساند.

1. Existence
2. Strattem
3. Jasper

جهان، نور حقیقت می‌تابد و احساس وابستگی و ارتباط با امر متعالی حاصل می‌شود. این تجربه اساسی به گونه‌ی جهش به دست می‌آید. «گذشتن از سطح دازینی و نیل به سطح اگزیزتانس منوط به جهش است. جهش به سویی که فراتر از اندیشه است». (یاسپرس، ۱۳۹۰: ۸۴)

«اگزیزتانس در چنین احوالی روبه تعالی بودن وجود خویش را تجربه می‌کند، این تجربه نهایی و مقدمات عقلی آن، بدون یکدیگر بی‌حاصل هستند. عقل و تفکر بدون تجربه اگزیزتانس در انسان، به انس والفت با امر متعالی نمی‌انجامد». (همان: ۸۶)

مراحل سیر اگزیزتانس

«کی‌یرکگور»^۳ چون اگزیزتانس را عین انتخاب و تصمیم می‌داند؛ پس باید مراحل مختلفی را که اگزیزتانس در آنها سیر می‌کند، تبیین کند با تفاوت‌هایی که در شرح جزئیات این مراحل وجود دارد، وی به‌طور کلی سه مرحله از سیر را از هم جدا می‌کند: (۱) مرحله استحسانی و لذت‌جویی؛ (۲) مرحله اخلاقی و وظیفه‌شناسی؛ (۳) مرحله ایمانی و مطلق‌جویی.

۱. مرحله استحسانی

هر انسانی به‌طور طبیعی در مرحله اول عمل خویش در همین مرحله متولد می‌شود و اغلب مردم تا پایان عمر هم از این مرحله فراتر نمی‌روند.

موقعیت‌های عادی می‌تواند آن را تغییر دهد و مطابق خواست خود از آنها استفاده کند، ولی به‌طور خاص در چهار موقعیت احساس می‌کند که نمی‌تواند آنها را تغییر دهد و با اموری گریزناپذیر روبه‌روست.

انواع موقعیت‌های مرزی

با وجود آنکه موقعیت‌های مرزی یکی از مبانی اگزیزتانس‌ها به حساب می‌آید و همه اگزیزتانس‌ها آن را قبول دارند، اما تعبیرهای گوناگونی از آن داشته‌اند.

«موقعیت‌های مرزی عبارت از «مرگ، رنج، ترس و گناه» است. انسان در موقعیت‌های مرزی، شکنندگی شرایط بیرونی حیات را تجربه می‌کند و به‌دریافتی عمیق از حیات نائل می‌آید. مرگ همیشه با انسان است. آگاهی به مرگ موقعیتی است که «دازین»^۱ (وجود جسمانی) خود را در تهدید می‌بیند. در این حالت دازین منتفی می‌شود و انسان به اصل هستی خویش رجوع می‌کند و اصل اگزیزتانس که امر متعالی است به نحوی بر او رخ می‌نماید». (باتلر^۲، ۱۳۸۱: ۸۷)

ترس و گناه نیز مقتضای حیات انسان است، ولی در اغلب اوقات انسان از آن اعراض و غفلت می‌کند. استقبال از این احوال و تجربه حال نهایت و پذیرش آنها باعث به خود آمدن انسان می‌شود. سست بنیانی محیط و شرایط بیرونی و دلخوشی‌های بی‌اساس خویش را در می‌یابد. با تداوم این تجربه و دریافت هستی‌نمایی این

3. Kierkegaard

1. Dazin
2. Butler

ناشی از عقل و قانون کلی است که جای جزئی را گرفته است. (همان: ۷۹)

۳. مرحله ایمان

به‌رحال مرحله ایمان مرحله‌ای است که انسان در آن، به بالاترین مرحله اگزیستانس نائل می‌آید. ایمان توأم با رنج و محنت و ریاضت است. شور و شوق از ایمان برمی‌خیزد، باعث پذیرش خلاف عقل و خلاف عرف می‌شود. تا وقتی انسان تابع عقل خویش است، موجودی پاره‌پاره است. با ایمان و عشق و رضا و تسلیم، به موجودی یکپارچه که تمام وجودش در طلب و خواست او خلاصه شده است، تبدیل می‌شود. در این حال شخص عقل را از دست می‌دهد تا خداوند را بیابد. نیل به این مرحله مستلزم لطف و عنایت اوست. (همان: ۸۰)

انسان در این مرحله خود را کانون همه عالم تلقی می‌کند. خواسته‌هایش جزئی و همه همت او در کسب لذت بیشتر است؛ همواره در حال زندگی می‌کند. پیوستگی زمان برای او مفهومی ندارد. همه چیز او را به تفکر و تأمل نمی‌کشاند. از سطح عبور نمی‌کند، چون لاقید و بی‌عار است. از هرچه که عیش آنی او را برهم زند، اعراض می‌کند. از انتخابی که او را متعهد کند و در طول زمان ملزم سازد، اجتناب می‌کند. بیشتر دستخوش اتفاقات و تصمیمات آنی است. چون انتخاب آگاهانه و مصمم بودن اصولی می‌طلبد. به ازدواج تن نمی‌دهد و بیشتر درصدد اغوا و اغفال کردن است تا لذت او از چیزی به پایان رسد، دنبال چیز دیگری برای لذت بردن است. (کی‌یرگور، ۱۳۹۱: ۷۸)

۲. مرحله اخلاقی

علائم ورود شخص به مرحله اخلاقی، اهمیت یافتن نظم، غایت و اصول و خواست‌های کلی در زندگی اوست. انسان اخلاقی جدی است. شخص اخلاقی به خویش نمی‌اندیشد به جمع می‌اندیشد. به اصولی حاکم بر زندگی قائل است، پس تا می‌تواند باید آن اصول را بشناسد و حیات خود را بر آن منطبق سازد؛ لذا اهل عمل به تکلیف است. او بیش از آنکه درصدد لذت نامقید و خوشی‌های پخش شده در آنات زمان باشد، سرور خود را در داشتن آرامش جست‌وجو می‌کند. این آرامش خاطر ناشی از خودخواهی و تنها اندیشیدن به خویش نمی‌تواند باشد، بلکه

بحث

تحلیل «مؤلفه‌های اگزیستانس» در رمان سنگ صبور و کوری

۱. مرگ^۱

از نگاه انسان‌شناسی جدید، «مرگ آگاهی» عنصری اساسی در قوام وجود انسان است که او را از حیوان متمایز می‌کند. «از نظر انسان‌شناسان عموماً و اگزیستانس‌ها خصوصاً، آگاهی از مرگ، «آگاهی از زندگی رو به پایان» است؛ به عبارت دیگر، برای اگزیستانس‌ها مرگ، حدود و مرزبندی‌های زندگی را آشکار می‌سازد تا خاتمه

حاصل مرگ، می‌تواند نوعی عبرت‌پذیری و دست برداشتن از بسیاری کردارهای نادرست، حتی در برهه‌ای از زمان کوتاه را دربرگیرد. با یاد مرگ انسان می‌تواند، عاقبت‌اندیش‌تر به پیرامونش بنگرد و از آن بهره صحیح‌تری ببرد. «چوبک مرگ را نشانه و نمونه قاطعی برای عبرت انسان‌های طمعکار و رذل می‌پندارد و رهایی از تعلقات و وابستگی‌های پر مشقت دنیوی که پیرامون ما را فرا گرفته و گاه توأم با زرق و برق‌های هوس‌انگیزی است که عاقبت همه ما بدان جا ختم می‌شود». (پیروز، ۱۳۸۶: ۷۵) این امر نقطه اشتراک تفکر چوبک و ساراماگو با اگزیستانس‌ها است.

ترس از مرگ، آغاز فلسفه و علت غایی ادیان است. فرد عادی، نمی‌تواند تن به مرگ دهد و همین امر، فلسفه‌ها و خدانشناسی‌های متعدد به وجود آورده است. (راه رخشان، ۱۳۸۵: ۱۹) اینکه همه‌جا ایمان به خلود و بقا دیده می‌شود، خود دلیل وحشت شدید از مرگ است. (احمدی، ۱۳۸۱: ۹۵) پس بیخود نیست که «در رمان سنگ صبور تأکید زیادی بر مرگ می‌شود. حتی مرگ شخصیت‌ها که هرکدام به نوعی می‌میرند: «گوهر» توسط «سیف‌القلم» کشته می‌شود، کودکش «کاکل زری» در حوض غرق می‌شود و می‌میرد. «جهان سلطان» از ناتوانی در کثافت خود می‌میرد و...» (پورعمرانی، ۱۳۷۸: ۹۹) تا جایی که از زبان شخصیتی به نام بلقیس می‌خوانیم:

«از در و دیوار این خونه مرگ می‌باره». (چوبک، ۱۳۵۱: ۹۱)

دادن به آن را. از این‌رو، اگزیستانس‌ها توجه خاصی به مرگ نشان می‌دهند و با وجود اختلاف‌نظر درباره موقعیت‌های مرزی، اکثراً بر سر مرگ به‌عنوان یکی از موقعیت‌ها توافق دارند». (کرنستون، ۱۳۵۴: ۸۷) امکان مرگ، همانند امکان نقطه‌ای در انتهای یک‌راه نیست که انسان با صرف وقت بدان برسد. این نوع نگرش به مرگ، فقط نگرشی آفاقی است که انسان را بیشتر از آنکه به مرگ نزدیک کند، از آن دور می‌سازد.

به‌علاوه، مرگ موقعیتی است که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را به‌جای من انجام دهد و من نیز نمی‌توانم این موقعیت را به‌جای دیگری انجام بدهم. با این نگرش، مرگ امری شخصی، تکرارناپذیر و غیرقابل آموزش و چیزی است که باید خودم آن را تحمل کنم. به‌عبارت دیگر، هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند به‌جای من بمیرد. (بارت، ۱۳۸۹: ۱۹۹) در حقیقت لحظه مرگ است که انسان به وجود اصلی خویش واقف می‌شود و اصل اگزیستانس اتفاق می‌افتد. ژوبشگاه علوم انسانی و تربیتی

تراوش‌های اندیشه و تفکر چوبک^۱ و ساراماگو^۲ در باب بعضی از واقعیات محض، نظیر مرگ در داستان‌ها، با گفت‌وگو میان شخصیت‌های ساختگی نمایان می‌شود. این دو نویسنده، مرگ را در همه افراد متمول، گدا و فقیر یکسان می‌پندارند؛ چراکه غم‌بارگی و رنج توأم با نارضایتی حتی برای کسی که به مال و مکنث فراوانی رسیده است، نیز وجود دارد. از نظر ژوزه

1. Chubak
2. Saramago

می‌تواند ظاهر شود و هیچ دلیل شناخت شده علمی نداشته باشد.

«دکتر به امید گرفتن دارویی برای معالجه پای دزد، نزدیک در ورودی می‌رود که نه تنها به او کمکی نمی‌شود، بلکه او را تهدید به مرگ هم می‌کنند.

آن شب، هر کس در تختی جای گرفت و به خواب رفت. دزد با زحمت از تختش پایین می‌آید، با این فکر که خودش را به در ورودی برساند تا مأموران بفهمند که بیمار است و او را به بیمارستان ببرند و حالش بهبود یابد».

(ساراماگو، ۱۳۹۳: ۹۷)

از سر و صدایی که مرد سارق ایجاد می‌کند، یکی از سربازان از خواب بیدار می‌شود و دزد کور را می‌بیند که می‌خواهد راه خروجی پیدا کند و بیرون بیاید. ترس و وحشت سرباز باعث می‌شود که بی‌درنگ و با دستپاچگی، انگشت روی ماشه تفنگ بگذارد و شلیک کند و دزد کشته می‌شود.

پس از کشته شدن دزد، زن پزشک از سربازها بیل و بیلچه‌ای درخواست می‌کند تا مرده را دفن کنند، اما سربازها به شدت از کورها می‌ترسند تا جایی که وقتی برای بردن غذا هجوم می‌آورند، از وحشت آنان را به گلوله می‌بندند!

مردن از کوری خیلی دردناک است. ما از بیماری می‌میریم، تصادف می‌کنیم و بلای ناگهانی نازل می‌شود و حالا کوری هم به آن اضافه شده است. نوع بیماری در آدم‌ها متفاوت است، اما آنچه ما را می‌کشد، کوری است. ما جاودانه نیستیم و از مرگ نمی‌توانیم بگریزیم، اما دست

توصیف مرگ و ترس از مردن از زبان احمد آقا: «اصل کار ترس، همونیه که آدم میدونه داره می‌میره. گمونم دیگه ترس ازین بالاتر نباشه. کاش می‌شد، آدم تو فراموشی و بیهوشی بمیره. کاشکی اصلاً آدم نمی‌دونست که مرگی هم وجود داره. برای ما بدبختی از این سیاه‌تر نیست که می‌دونیم، می‌میریم».

(همان: ۱۳۱-۱۳۰)

توصیف زلزله که بدبختی و مردن در زیر آوارهاست و داستان را به سمت مرگ پنداری می‌برد. «سقف با هزار خروار خاک رو سر آدم خراب بشه و آدم مته خر خاکی اون زیر نفسش ببره و هی بدونه که راه پس و پیش نداره و هی بدونه که داره می‌میره و کاری ازش ساخته نباشه».

(چوبک، ۱۳۵۱: ۲۷)

در رمان کوری نیز، ژوزه با توصیف زندگی آدم‌هایی که طعمه فقر، بی‌فرهنگی و تعصب می‌شوند، به وضع موجود اعتراض می‌کند، اما همان‌گونه که در کل داستان می‌بینیم، ژوزه منادی تغییرناپذیری وضع موجود است. کوری در این اثر، امری جدی است. ساراماگو نشان می‌دهد که انسان دچار کوری سفید می‌شود و همین سفیدی است که کوری را برای او طبیعی می‌سازد. جالب است که بدانیم شخص کور در این داستان تنها از حس بینایی محروم نیست، بلکه زندگی نیز برای او عذایی است دردناک. در داستان گاه کوری با مردن یکسان است. گرچه بیشتر مردم کوری را مشکل شخصی می‌دانند که تنها به خود او مربوط است، ولی ساراماگو نشان می‌دهد که این نوع کوری مشکل انسانیت، انسان و جامعه است. مشکلی است به صورت بیماری مسری که

کم می‌توانیم کور نباشیم و کور نمیریم. ژوزه^۱ با نشان دادن زندگی شخصیت‌های داستانش و تضادهای فرهنگی و بیماری که زندگی‌شان را تحت‌الشعاع قرار داده است، نسبت به وضعیت موجود معترض است. با خوانش رمان کوری، می‌توان به این نتیجه رسید که ژوزه، زندگی را امری جبری و محتوم می‌شمارد که نمی‌شود برای بهبودی اوضاع و اصلاح شرایط موجود کاری کرد؛ زیرا تقدیر و خواسته‌های طبیعی و بیولوژیک انسان‌ها چنین می‌خواهد.

اگریستانس در رمان سنگ صبور و کوری در تراژدی‌ها و صحنه‌های تلخ و غم‌انگیز زندگی است که توأم با نکبت و پلشتی شخصیت‌های داستان اتفاق می‌افتد، در حقیقت با مرگ نکبت‌بار شخصیت‌های داستان اتفاق می‌افتد. چوبک و ژوزه بر این باورند که مرگ اگرچه همواره راه رهایی و آزادی از زندگی نکبت‌بار و شفقت‌بار است، اما به طور خاص دل‌کنند از دنیا در بعضی مواقع کمی دشوار و ناباورانه است.

۲. رنج^۲

از نظر اگریستانس‌ها، رنجش بشر در انواع و اظوار گوناگونی مانند بیماری‌های فیزیکی، ناراحتی‌های روانی و درونی یا شرایط بیرونی چون بی‌عدالتی، بر وی تحمیل می‌شود، اما در هر صورت همه انسان‌ها با یکدیگر، در تجربه رنج سهیم هستند. «بنا بر اندیشه اگریستانس‌هایی همچون یاسپرس، اگر زندگی آدمی سراسر شادی

و لذت باشد، خودبودن، سخت‌تر از هنگامی است که وی در رنج و محنت بسر می‌برد؛ چراکه اصولاً انسان در مواقع خوشی و لذت از خویشتن غافل است، حال آنکه در هنگامه سختی و رنج، تمام تلاش خود را به کار می‌برد. در شرایط دشوار، انسان‌ها تلاش می‌کنند تا خود و مهارت‌های درونی خویش را بهتر بشناسند و از طریق تقویت و به فعلیت رساندن آن مهارت‌ها با موقعیت دردناکی که در آن به سر می‌برند، مبارزه کنند. از این جهت محدودیت و محنت، هستی انسان را متعالی ساخته و من حقیقی را به وی می‌شناساند». (یاسپرس، ۱۳۹۰: ۹۹)

درون‌مایه اصلی داستان سنگ صبور همان طور که براهنی در کتاب قصه‌نویسی اشاره می‌کند، تنهایی و رنج است (براهنی، ۱۳۷۰: ۷۰۲) و در این رنج و تنهایی است که شخصیت‌ها به درک وجود اگریستانس نائل می‌شوند. «چوبک در بهترین داستان (سنگ صبور) با توصیف بی‌پروا از واقعیت‌های پنهان داشته‌شده جامعه‌ای اخلاق‌زده، با ریاکاری و تزویر می‌ستیزد و خواننده را وادار می‌کند تا با نگاهی شسته‌شده از غبار عادت، به زندگی آدم‌هایی بنگرد که ترسان از اختناق سیاسی و معنوی و ناتوان از ارضای خواهش طبیعی به یکدیگر نفرت می‌ورزند». (عابدینی، ۱۳۶۹: ۲۵۲)

در داستان سنگ صبور، شخصیتی چون گوهر را داریم که به خاطر یک‌مشت خرافات و سنت‌های اجتماعی دست و پاگیر اسیر نامالایمات و بدبختی‌های زندگی شده است. او تمام تلاش خود را می‌کند که بتواند خود و فرزندش را از

1. Jose
2. Suffering

مرحله اگزیزتانس ایمانی محروم می‌مانند و از مرحله اگزیزتانس استحسانی فراتر نمی‌روند، چون اسیر شهوت هستند و با گذر از مرحله شهوت و تحمل رنج، سختی و ترس و رسیدن به درجه اخلاق و انسانیت به مرحله اگزیزتانس اخلاقی می‌رسند و در انتها با گذر از مرحله آزمون و رسیدن به خود واقعی خود، مصداق آیه «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/ ۱۵۶) به مرحله اگزیزتانس ایمانی نائل می‌شوند.

در رمان تمثیلی کوری، زمان و دگرگونی‌های زندگی است که سبب می‌شود که انسان از مرحله حیوانیت و خوی گرفتن به لذت‌های آنی بگذرد و به بقای حقیقی دست یابد. این آزادگی و آزاده خواهی بهایی به غرامت از دست دادن عمر و زندگی در این داستان دارد. همسر چشم‌پزشک در واقع بازتابی از خود ایده‌آل درون هر انسان است. مرشد و راهنمای بقیه است. او در برخورد با افراد مختلف از خودهای متفاوتی استفاده می‌کند و شخصیت اصلی خود را پنهان می‌کند و خود را با بقیه وفق می‌دهد تا او را بپذیرند. او خود را به کوری می‌زند تا در کنار همسر و هم‌نوعان خود باشد. بینایی این زن برایش مسئولیت‌آور است و در جایی از داستان هم آرزوی کور شدن می‌کند. او از اوضاع هم‌نوعان خود رنج می‌برد، درحالی‌که می‌بیند کورها با رنج و سختی برای رسیدن به غذا به هر خفتی تن می‌دهند.

«در این میان سربازان تصمیم می‌گیرند غذا را دم دست کورها نگذارند و وسط سرا بیندازند و

منجلا ب و سختی دوران نجات دهد، به حدی که حاضر می‌شود هر شب به صیغه مردی دربیاید، اما در نتیجه می‌بینیم که او نه تنها به مقصود خود نمی‌رسد، بلکه نتیجه تقلای او برای زنده ماندن و سیرکردن شکم خود و فرزندش، عواقب سختی چون مرگ او و فرزندش را در پی دارد.

از شخصیت دیگر داستان، جهان سلطان را داریم که پیرزنی افلیج و علیل است. تمام لحظات جهان سلطان درحالی‌که کرم از سر و صورتش بالا می‌رود، در طویله‌ای در حیاط اجاره‌ای می‌گذرد. او نیز اسیر چرخه فلاکت و بدبختی است و چاره‌ای جز این ندارد که منتظر لحظه مرگ خویش باشد. بلیس شخصیت بعدی داستان، زنی آبله‌رو و زشت است که آرزوی هم‌آغوشی با احمد آقا را در ذهن می‌پرورد. در سرتاسر داستان بلیس فریاد گله‌مندی سرداده است، او از سرنوشت خود و شوهر عنینی که دارد، ناراضی است و او را مسبب بدبختی خود می‌داند. بدین روی، می‌خواهد با هم‌خوابگی با احمد آقا راه نجاتی برای خود پیدا کند تا شاید درمانی برای تنهایی و دردهای او باشد. همه شخصیت‌های داستان فریاد دادخواهی‌شان بلند است و به دنبال چاره‌ای می‌گردند که بتوانند از این محیط پر از پلشتی و فساد رهایی یابند، اما در این امر ناموفق‌اند. حتی احمد آقا که نماینده قشر روشنفکر و تحصیل‌کرده در داستان به شمار می‌رود، در نهایت ناامید و غمگین خودش را در ورطه بدبختی و هلاکت گرفتار و عاقبتش را نافرجام می‌بیند؛ شاید به همین دلیل است که شخصیت‌های این داستان در ابتدا از رسیدن به

خودشان عقب بروند و در حد امکان بدان‌ها نزدیک نشوند، «وضعیت برای کورها سخت‌تر می‌شود. تعدادی از کورها چهار دست و پا می‌خزیدند و صورتشان را مثل خوک به زمین می‌مالیدند، یک دست را جلو آورده بودند و بقیه از اینکه سفیدی بی‌انتها ناگاه آنها را ببلعد می‌ترسیدند؛ از این‌رو، طناب را رها نمی‌کردند و منتظر بودند تا به محض کشف ظروف غذا، صدای بقیه به نشانه پیروزی بلند شود.» (ساراماگو، ۱۳۹۳: ۱۶۷)

در این رویداد تمثیلی، گاهی آن‌قدر رنج از مشکلات افزایش می‌یابد که روزه امیدی دیده نمی‌شود؛ چنان‌که افراد زورگو کور، نسبت به زنان، بسیار ظالمانه رفتار کردند. «آن کورهای ظالم ترجیح می‌دادند، غذا فاسد شود و از بین برود، اما به محتاج‌ها و گرسنه‌ها ندهند.» (همان: ۱۸۸) زورگویان بعد از گرفتن اموال کوران (طلا، پول، وسایل قیمتی و...) پیشنهاد بیش‌رمانه‌ای کردند: «بعد از یک هفته، تبهکارها، پیغام فرستادند که زن‌ها را می‌خواهند. همه، زن‌ها را بیاورید برای ما ... دادخواست غیر منتظره‌ای گرچه زیاد هم غیرمنتظره نبود، داد همه را در آورد...» (همان: ۱۹۳)

این امر منجر به جدایی مردان از همسرشان گشت و سرانجام زمینه انتقام و کشته شدن رئیس زورگویان به دست همسر دکتر را فراهم کرد. در این رمان با جامعه‌ای روبه‌رو هستیم که چشم دارند، اما ادراک نمی‌کنند؛ گویی دیدنی در کار نیست و در آخر بعد از رنج و سختی و رسیدن به مرحله اگزیزتانس اخلاقی و تجربه تحولی

چشمگیر در کلیسا، زن چشم‌پزشک با عشق و محبت، اهالی شهر و همه انسان‌های آن را نجات می‌دهد و آنان از خوابی سنگین و وحشتناک بیدار می‌شوند و دوباره به تولدی دیگر دست می‌یابند و به تدریج بینایی از دست‌رفته را باز می‌یابند و در این جا است که شخصیت‌های رمان کوری با تولدی دیگر، اگزیزتانس ایمانی را تجربه می‌کنند.

۳. ترس^۱

یکی از خصلت‌های اختصاصی اگزیزتانس‌ها، تأکید روی احساسات یا حالات انسان به‌عنوان عوامل منکشف‌کننده حقایق درباره هستی وی است. برخی از ایشان احساساتی مانند دلشوره، ملال و یا حتی تهوع را به‌عنوان احساسات هستی‌شناسانه در نظر می‌گیرند که می‌توانند جنبه‌های درونی و تاریک وجود انسان را آشکار کنند. برخی دیگر از اگزیزتانس‌ها احساساتی چون سرور، امید و یا تعلق داشتن را از سنخ احساسات هستی‌شناختی معرفی می‌کنند. چنان‌که «کی‌یرکگور^۲ عارف مسیحی، دلشوره را به‌عنوان حس هستی‌شناسانه مطرح می‌کند، حال آنکه نیچه^۳، شادی و سرور را در اولویت احساسات هستی‌شناسانه قرار می‌دهد. در هر صورت، آنچه مهم است، نگاه غالب در میان اگزیزتانس‌ها با توجه و درک تراژیک آنان از زندگی است.» (مک کواری^۴، ۱۳۷۷: ۱۶۳) بدین منظور در اینجا به

1. Fear
2. Kierkegaard
3. Niche
4. MacQuarry

خدا، طرفای طویله، مئه مرده شور خونه می مونه، زهله ترک می شم! جهان سلطان اینجا نشسته، یه هو خودش رو، رو آدم میندازه!» (همان: ۲۳۲)

صادق چوبک و ساراماگو از نویسندگانی هستند که اعماق جامعه‌ای بیمار و اسیر خرافات را می‌کاوند و تصویری هراسناک از آن به دست می‌دهند. در جهان داستانی این دو نویسنده، جایی برای عشق و شفقت نیست، هیچ‌کس به دیگری اعتماد ندارد؛ تنها هراس و فساد و مرگ است که واقعیت دارد. هراس و دلهره‌ای که ناشی از انتخاب بد شخصیت‌های داستان است؛ به‌گونه‌ای که مسیر زندگی آنها را دگرگون می‌کند و بخشی دیگر ناشی از سرنوشتی است که اجتماع برای شخصیت‌های داستان رقم زده است. ترس شخصیت‌های داستان نقطه اشتراک با اگزستانس‌ها است و در همین هراس است که شخصیت‌ها، اگزستانس استحصانی را پشت سر می‌گذارند و به مرحله‌ای والاتر (اگزستانس اخلاقی) می‌رسند.

داستان آکنده از نماد کوری، نمایانگر ترس و اضطراب شخصیت‌های داستان از کوری و مشکلات ناشی از کوری و نیز نشانه نداشتن بصیرت باطنی افراد است. چرخش حیوانی آدم‌ها در سطح تیمارستان، حکایت از ویژگی‌های باطنی آنها دارد. عشق، نفرت، پول، شهوت، منطق زبانی، عزت اخلاقی، شرافت و تلاش همه محصول برخورد آدم‌ها با زندگی و دنیای شخصی آنهاست. ترس و لابلالی‌گری نهفته در وجود انسان، آرام‌آرام خودنمایی می‌کند و نشان می‌دهد که «انسان بدون معنویت، چیزی جز

دلشوره به‌عنوان حس و انفعالی هستی‌شناسانه و نهادین پرداخته می‌شود.

اگزستانس‌ها معتقدند: «وقتی که افراد تشخیص دادند که آنها مسئول تصمیمات، اعمال و عقایدشان هستند، دلهره بر آنها چیره می‌شود.» (کی‌یرکگور، ۱۳۹۱: ۲۵ - ۲۴)

سنگ صبور صادق چوبک، وصف رابطه‌های برزخی در دوزخ گندآلود، هراس‌آور و تحمل‌ناپذیر، زیستگاهی است که گریز و رهایی از آن جز در آرزو نمی‌گنجد. همه آرزوی رهایی در سر دارند، اما به اجبار (عادت و ترس) بر جای خود می‌خکوب شده‌اند. ترس، بدبینی و بی‌اعتمادی چنان در خویشتن آنها خانه کرده است که از سایه خود نیز می‌هراسند.» (صنعتی، ۱۳۸۲: ۹۸)

احمد آقا که دائماً با همزاد خود در حال بحث و جدال است، درباره‌ی آینده دچار ترس شخصی شده و ترس خود را این‌گونه بیان می‌کند:

«زندگی من از اولش دروغ بوده، هر چی گذشته دروغ بوده، گذشته مسخره‌س، اون‌ی که همیشه ازش می‌ترسم آینده‌م که نمی‌دونم چه جوری از آب در میاد؟» (چوبک، ۱۳۵۱: ۱۸۱)

ازجمله ترس‌های این رمان ترس از مرگ است. گوهر به دست سیف‌القلم کشته می‌شود، کودکش کاکل زری در حوض غرق می‌شود و جهان سلطان از ناتوانی در کثافت خود می‌میرد. بلقیس بعد از مرگ جهان سلطان دچار ترس می‌شود و با خود می‌گوید:

«من که دیگه تو این خونه بمون نیستم. کی دیگه جرأت می‌کنه شب بره تو حیاط. پناه بر

حیوان دو پا نیست». (بهرامیان، ۱۳۸۸: ۵۶)

مؤلفه ترس در رمان کوری در حالت‌های گوناگونی رخ می‌دهد تا جایی که دختر عینکی در این داستان بر این باور است که «ترس آدم را کور می‌کند، حرف راست‌تر از این نشنیده‌ام، ما همان لحظه‌ای که کور شدیم، کور بودیم. ترس مار کور کرده و همین ترس ما را کور نگه می‌دارد و...». (ساراماگو، ۱۳۹۳: ۱۱۵)

از نمودهای دیگر ترس در رمان کوری روبه‌رو شدن همسر چشم‌پزشک با انبوه جسد‌های مرده‌ای که در کف انبار فروشگاه افتاده بود تا جایی که سبب ترس و هراس او شد و زمینه‌ای برای درک اگزیستانس اخلاقی شد.

«دیگر غذاهای موجود در خانه ته کشیده است و زن پزشک می‌خواهد دوباره به همان انباری برود که قبلاً هم از آنجا مواد غذایی برداشته بود و کیسه‌هایش را پر کند با شوهرش به آنجا می‌روند، اما با دیدن مرده‌های زیادی که کف انبار افتاده‌اند، وحشت سرتا پای وجودش را فرا می‌گیرد: «احتمالاً راه انبار را پیدا کرده‌اند. آمده‌اند خودشان را برسانند، افتاده‌اند و با سر و کله شکسته آن‌قدر مانده‌اند تا مرده‌اند و الان هم که باد کرده‌اند و ترکیده‌اند، حتماً از پله‌ها پرت شده‌اند...» (همان: ۲۷۰) همسر پزشک به زحمت توانست خود را جمع و جور کند». (همان: ۲۷۵)

در حقیقت شخصیت‌های رمان کوری، در نتیجه رنج، اضطراب و ترسی که متحمل می‌شوند، اگزیستانس اخلاقی را تجربه می‌کنند؛ اغلب این شخصیت‌ها رسالت بزرگی را به دوش می‌کشند و جامعه انسانی را وادار می‌کنند تا با

بصیرتی واقعی به خود و دیگران بنگرند و به بینش انسانی و در نتیجه اگزیستانس ایمانی نائل شوند.

۴. گناه

«گناه» به‌عنوان مؤلفه‌ای که همواره با ترس در انسان به ظهور و بروز می‌رسد، همواره در کاوش‌های وجودی فیلسوفان اگزیستانس مطرح بوده است». (کی یرگگور، ۱۳۹۱: ۵۳)

«در اگزیستانس، از سویی هر تفسیری از وجود انسانی مشروط به شرح و گزارشی از ایده گناه است؛ به این معنا که گناه حالت یا شرط پایدار طبیعت بشری است و از سوی دیگر، در افق نگاه برخی از پیروان این فلسفه یکی از امکانات فرد است و انسان پرتاب‌شده به درون این جهان، محکوم به آزادی و مسئول سرنوشت، جامعه و زمان خود است و باید مسئولیت این آزادی و گناهی را که به واسطه اعمالش مرتکب می‌شود، بپذیرد». (گابریل، ۱۳۸۷: ۶۶)

در ادبیات اگزیستانسی علاوه بر مضامینی چون تنهایی، ترس، مرگ، اندوه، پوچی و بدبینی به این مقوله یعنی احساس گناه ناشی از مسئولیت انتخاب نیز توجه می‌شود.

دنیای آدم‌های سنگ صبور دنیایی آشوب‌زده و زیر و رو شده است؛ آن‌گونه که مردم آن نامیده می‌شوند، نیستند؛ بلکه اغلب ضد آنند. احمدآقا معلم مدرسه و بینوای مفلوک و رنج‌کشیده‌ای است که شاهد نابودی دنیاست و از دیدن درد و

دیدگاه منفی چوبک، نسبت به جامعه و انسان، باعث شده تا بسیاری از شخصیت‌های داستانی وی، عیب‌ناک و ناقص باشند و در ابتدای داستان، از مرحله اگزستانس استحسانی فراتر نروند و به مرحله اگزستانس ایمانی و مطلق‌گرایی نرسند.

در رمان کوری، کوری سفید می‌تواند تمثیلی باشد برای اینکه ما انسان‌ها عقل داریم، اما عقلانیت نه. به گفته ساراماگو «عقل داریم، اما عاقلانه رفتار نمی‌کنیم». (بهرامیان، ۱۳۸۸: ۶۵) آن چیزی که مردم دچار آنند کوری روانی است که باعث می‌شود فرد آنچه را که در پیرامونش می‌گذرد، نفهمد و قدرت تشخیص کوچک‌ترین چیزها را از دست بدهد و همین رفتار باعث گمراهی، از خود بیگانگی و عدم هویت شود.

در این داستان تصویر بی‌رحمی و لذت بیمارگونه افراد از کشتن افراد کور در آسایشگاه، نشان درنده‌خویی انسان‌های مدرن عصر نویسنده است و در زیرمجموعه مؤلفه گناه از دیدگاه اگزستانس‌ها قرار می‌گیرد.

«یکی از سربازها رفت بالای کفی و گفت: حیف نان! چند تا فحش آبدار هم آماده کرده بود، ناگهان چشمش افتاد به مایع سیاهی که زیر نور تند از زیر دروازه بیرون می‌زد. گفت: تمامش کردی... چشم از جریان خونی که می‌جوشید و درزهای پیاده‌رو را می‌پوشاند، بر نمی‌گرفتند. فکر می‌کنی یارو مرده باشد. حتماً زدم وسط صورتش از هدف‌گیری دقیق کیف می‌کرد». (ساراماگو، ۱۳۹۳: ۹۵-۹۴)

غلبه شهوت در آن وضع اسفناک (کوری) یکی دیگر از راه‌هایی بود که آدم به حیوان تبدیل،

رنج اطرافیان خود رنج می‌برد، اما همان‌گونه که در داستان شاهد آن هستیم، او خود را سلیمان پیغمبر می‌نامد. گوهر به معنای جواهری ارزشمند و قیمتی است که هرکسی لیاقت دستیابی به آن را ندارد، اما گوهر داستان در واقع یک فاحشه است که برای امرار معاش و گذراندن زندگی خود، کاکل زری و جهان سلطان که با آنها زندگی می‌کند، هر شب به سیغه مردی در می‌آید و خود را عرضه می‌کند و این در تضاد با نامی است که چوبک انتخاب کرده است. بلقیس نام ملکه سبا است، اما در داستان رخت‌شوی زشت و آبله‌روی است که آرزوی هم‌آغوشی با مردان را در سر می‌پرود. جهان سلطان (سلطان جهان) یک توده گوشت کرم‌زده و پوسیده است. کاکل زری (نام یک پری افسانه‌ای) پسر طردشده پدری است که او را حرام‌زاده دانسته و از خود رانده است. با نگاهی واسازانه می‌توان گفت، نامی که چوبک برای شخصیت‌های داستان برگزیده است، در تضاد با شرایطی محیطی و روزگاری است که آنان به سر می‌برند. به عبارت دیگر، بر خلاف اسم شخصیت‌های پر مسمای داستان (گوهر، احمد، جهان سلطان، سیف‌القلم) در این رمان شاهد گناهایی چون خیانت، روابط نامشروع، تهمت، غیبت و قتل و... توسط این شخصیت‌ها هستیم.

«اگر تمام شخصیت‌های سنگ صبور (گوهر، احمد آقا، بلقیس، سیف‌القلم و...) را یک‌جا جمع کنیم، موزه‌ای از وحشت خواهیم داشت. هرکس آن چنان گرفتار گناه است که نمی‌تواند سرش را از شدت گناه‌هایی که انجام داده، بلند کند و به ایده‌آل انسانی بیندیشد». (محمودی، ۱۳۸۲: ۴۵)

و گناهکار محسوب شود. «یکی از ته بخش صدایش به اعتراض در آمد. خوک‌ها، اینها از خوک بدترند. نه خوک نیستند، اینها زن و مردی هستند که از همدیگر جز این، چیزی نمی‌دانند.» (همان: ۱۱۴)

تکرار گناه، باعث عادت و از بین رفتن قبح و زشتی کار می‌شود. بلای کوری بر مردم شهر چیره گشت؛ زیرا سرمست از خودبینی و خودپرستی بودند. غفلت چشم جان آنان را نابینا کرد. در نتیجه امتحانی در پیش داشتند تا در بوتۀ بلا بسوزند و تطهیر یابند؛ چنان‌که عرفا معتقدند: «بلا ظهور امتحان است از حق عارف تا دربندگی و ربوبیت مقصر معرفت در عشق نشود.» (بقلی، ۱۳۶۰: ۵۷۳)

اهالی آن شهر بی نام و نشان از بطر و غفلت، به بلای کوری مواجه شدند و به درجۀ حیوانیت و نهایت عذاب گرفتار شدند، اما با راهنمایی زن دکتر که بینایی ناظر بر اعمال آنان و لحظات سقوطشان بود، راه پاک شدن و زیبا زیستن را دوباره آموختند و به اگزستانس ایمانی نائل شدند.

بحث و نتیجه‌گیری

جهان‌بینی چوبک و ساراماگو به آرای فیلسوفان اگزستانس نزدیک است؛ چنان‌که وجود مؤلفه‌های اگزستانس نظیر مرگ، رنج، ترس و گناه در رمان سنگ صبور و کوری گواه این مدعا که این دو نویسنده، مسائل و دردهایشان در مواردی نظیر مسائل جامعه، طبیعت و مرگ پیوند تنگاتنگی دارد و همسانی‌هایی را به نمایش می‌گذارد.

وجود رخداد‌های غیر عادی و غیر منطقی در فضایی پر رمز و راز و وهم‌آلود با شخصیت‌های نامتعادل، رمان سنگ صبور و کوری را به آثاری پر از عناصر دلهره‌آفرین تبدیل کرده است که از نقاط مشترک با فلسفۀ اگزستانس محسوب می‌شود. ساراماگو و چوبک از عناصر مختلف القای ترس و رنج مانند قتل، مرگ، تنهایی، حوادث عجیب و ترسناک و همچنین عناصر مختلف گناه نظیر دزدی، تجاوز، قتل، تهمت، روابط نامشروع و خیانت و... در رمان سنگ صبور و کوری استفاده کرده‌اند.

شخصیت‌های این دو رمان که در ابتدا همچون حیوانات گرفتار طمع، وحشت و گرسنگی و تا حدود حیوان‌های بدبخت سقوط کرده‌اند، اگزستانس استحسانی را تجربه می‌کنند؛ اینان که حتی نمی‌توانند تمایلات غریزی خود را پنهان کنند، ستمدیدگانی هستند که یکدیگر را مورد ستم قرار می‌دهند؛ اینان نه قهرمان که به قولی ضدقهرمانند که با روبه‌رو شدن با مشکلات، رنج و ترس از محیط، اگزستانس اخلاقی را تجربه می‌کنند و در جاهایی تحت تأثیر سرشت پاک که از روز ازل در ذات آدمی گذاشته می‌شود، اما با گذشت زمان کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شود، به مرحله‌ی اگزستانس ایمانی نائل می‌شوند.

منابع

احمدی، بابک (۱۳۸۱). *هایدگر و تاریخ هستی*. تهران: مرکز.
استراترن، پل (۱۳۷۹). *آشنایی با سارتر*. ترجمۀ زهرا آیین. تهران: مرکز.

صنعتی، محمد (۱۳۸۲). تحلیل روان‌شناختی در هنر و ادبیات. تهران: مرز.

عابدینی، حسن (۱۳۶۹). صد سال داستان‌نویسی در ایران. چاپ اول. تهران: نشر تندر.

غنیمی، هلال، محمد (۱۳۷۳). ادبیات تطبیقی. ترجمه آیت‌الله‌زاده شیرازی. تهران: امیرکبیر.

فروکات، وین (۱۳۹۰). راهنمای غلبه بر اضطراب. مترجم مهرداد فیروزبخت. تهران: رسا.

فلین، توماس (۱۳۹۰). آگزیستانسیالیسم. ترجمه حسین کیانی. تهران: بصیرت.

کرنستون، موریس ویلیام (۱۳۵۴). ژان پل سارتر. ترجمه منوچهر بزرگمهر. چاپ دوم. تهران: خوارزمی.

کی یرکگور، سورن (۱۳۹۱). ترس و لرز. ترجمه عبدالکریم رشیدیان. تهران: نی.

مارسل، گابریل (۱۳۸۷). فلسفه آگزیستانسیالیسم. ترجمه شهلا اسلامی. چاپ دوم. تهران: نگاه معاصر.

محمودی، ح. (۱۳۸۲). نقد و تحلیل و گزیده داستان‌های صادق چوبک. تهران: روزگار.

مصلح، علی‌اصغر (۱۳۸۷). فلسفه‌های آگزیستانس. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مک‌کواری، جان (۱۳۷۷). فلسفه وجودی. ترجمه سعید خیامی کاشانی. تهران: هرمس.

نکوروح، حسن (۱۳۵۴). «داستان‌های صادق چوبک، راهی از شناخت به سوی اندیشه». نگین، شماره ۱۲۵، صص ۱۸-۱۵.

باباسالار، علی‌اصغر (۱۳۸۵). «صادق چوبک و نقد آثار وی». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۷۷، صص ۱۵۱-۱۳۳.

باتلر، جودیت (۱۳۸۱). ژان پل سارتر. ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: ماهی.

بارت، رولان (۱۳۸۹). نقد و حقیقت. ترجمه شیرین دخت دقیقیای. تهران: مرکز بارت، ویلیام (۱۳۵۴). آگزیستانسیالیسم چیست؟ ترجمه منصور مشکین پوش، تهران: آگاه.

براهنی، رضا (۱۳۷۰). قصه‌نویسی. تهران: البرز.

بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۶۰). شرح شطحیات. هنری کرین. تهران: طهوری.

بهرامیان، محمدحسین (۱۳۸۸). نکاتی در باب کوری ساراماگو. وبسایت شخصی: <http://savapoem.persiangig.ir>

پورعمرانی، روح‌الله (۱۳۷۸). گزیده داستان‌های صادق چوبک. تهران: روزگار.

پیروز، غ. (۱۳۸۶). «درون‌مایه داستان‌های صادق چوبک با تکیه بر رمان سنگ صبور». پژوهشگاه علوم انسانی، شماره ۵۴، صص ۱۷۶-۵۵.

چوبک، صادق (۱۳۵۱). سنگ صبور. تهران: جاویدان.

دستغیب، عبدالعلی (۱۳۵۳). نقد آثار صادق چوبک. تهران: کانون تحقیقات اقتصادی و اجتماعی.

راه رخشان، محمد (۱۳۸۵). «ترس و شخصیت فردی و اجتماعی». مجله سمرقند، شماره ۱۳ و ۱۴.

ساراماگو، ژوزه (۱۳۹۳). کوری. ترجمه مینو مشیری. تهران: علمی.

- نوالی، محمود (۱۳۷۴). *فلسفه‌های اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی*. تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- Poor Omrani, Ruhollah (1378). *Excerpts from the stories of Sadegh Chubak*. Tehran: Roozgar.
- پیرز، غ. (1386). "Themes of Sadegh Chubak's stories based on the novel Sang-e Sabour". *Research Institute of Humanities*, No. 54, p. 55-176.
- Chubak, Sadegh (1351). *Sang Saboor*. Tehran: Javidan.
- Dastgheib, Abdul Ali (1353). *Critique of Sadegh Chubak*. Tehran: Economic Research Center Social.
- Rah-e Rakhshan, Mohammad (1385). "Fear and individual and social personality". *Samarkand Magazine*, No. 13 and 14.
- Saramago, Jose (1379). *Curry*. Translated by Minoo Moshiri. Tehran: Scientific.
- Industrial, Mohammad (1382). *Psychological Analysis in Art and Literature*. Tehran: Marz.
- Abedini, Hassan (1369). *One Hundred Years of Fiction Writing in Iran*. First Edition. Tehran: Thunder Publishing.
- Ghanimi, Hilal, Mohammad (1373). *Comparative Literature*. Translated by Ayatollah Zadeh Shirazi. Tehran: Amir Kabir.
- Flynn, Thomas (1390). *Existentialism*. Translated by Hossein Kiani. Tehran: Basirat.
- Frokat, Wayne (1390). *Guide to Overcoming Anxiety*. Translated
- هدایت، صادق (۱۳۴۲). *سگ ولگرد*. تهران: امیرکبیر.
- یاسپرس، کارل (۱۳۹۰). *زندگی‌نامه فلسفی من*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: هرمس.
- Ahmadi, Babak (1381). *Heidegger and the History of Existence*. Tehran: Center.
- Stratton, Paul (1379). *Introduction to Sartre*. Translated by Zahra Ain. Tehran: Center.
- Baba Salar, Ali Asghar (1385). "Sadegh Chubak and Critique of His Works". *Journal of the Faculty of Literature and Humanities*, No. 177, pp. 133-151.
- Butler, Judith (1381). *Jean-Paul Sartre*. Translated by Khashayar Deihimi. Tehran: Mahi.
- Gunpowder, Roland (1389). *Critique and Truth, translated by Shirin Dokht Daghighia*. Tehran: Center.
- Baqli Shirazi, Roozbehan (1360). *Description of surfaces*. Henry Carbin. Tehran: Tahoori.
- Braheni, Reza (1370). *Storytelling*. Tehran: Alborz.
- Bahramian, Mohammad Hossein (11 September 2009). Tips on Saramago blindness. personal website: <http://savapoem.persianguig.ir>
- Bahar Lu, Mohammad (1372). *Iranian short story*. Twenty-three years of twenty-three contemporary writers. Tehran: Homa.
- Bart, William (1354). *What is existentialism?* Translated by Mansour Meshkinpoosh. Tehran: Agah.

- by Mehrdad Firooz Bakht. Tehran: Rasa.
- Kierkegaard, Soren (1391). *Fear Wellers*. Translated by Abdolkarim Rashidian. Tehran: Ney.
- Cranston, Maurice William (1354). *Jean-Paul Sartre*. Translated by Manouchehr Bozorgmehr. second edition. Tehran: Kharazmi.
- McCurry, John (1377). *Existential - philosophy*. Translated by Saeed Khayami Kashani. Tehran: Hermes.
- Marcel, Gabriel (1387). *Philosophy of Existentialism*. Translated by Shahla Eslami. second edition. Tehran: Contemporary View.
- Mahmoudi, H. (1382). *Critique and analysis of selected stories by Sadegh Chubak*. Tehran: Roozgar.
- Mosleh, Ali Asghar (1387). *Philosophies of Existence*. Tehran: Institute of Islamic Culture and Thought.
- Neko Rouh, Hassan (1354). "Sadegh Chubak's stories". *A way of cognition towards Negin's thought*, No. 125, pp. 15-18.
- Nawali, Mahmoud (1374). *Philosophies of Existential and Comparative Existentialism*. Tabriz: Tabriz University Press.
- Hedayat, Sadegh (1342). *Stray dog*. Tehran: Amir Kabir.
- Jaspers, Carl (1390). *My Philosophical Biography*. Translated by Ezatullah Fooladvand. Tehran: Hermes.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی